فهرست

[موضوع: فقه/نکاح/مبحث نگاه/حکم خنثی 2](#_Toc153197856)

[پیشگفتار 2](#_Toc153197857)

[مبحث نهم 2](#_Toc153197858)

[مطلب دوم 2](#_Toc153197859)

[احتمالات مطلب دوم 3](#_Toc153197860)

[احتمال اول 3](#_Toc153197861)

[احتمال دوم 3](#_Toc153197862)

[مطلب سوم در إِنْ شَاءَتْ 3](#_Toc153197863)

[فروع مسئله 4](#_Toc153197864)

[فرع اول 4](#_Toc153197865)

[تکرار مطلب 5](#_Toc153197866)

[فرع دوم 6](#_Toc153197867)

[به مناسبت ایام فاطمیه 7](#_Toc153197868)

# موضوع: مبحث نگاه/ استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی

# پیشگفتار

در روایت صحیحه ابوحمزه ثمالی که دلیل خاص و مهم‌ترین دلیل در استثناء از عدم جواز نظر بود در مقام معالجه، جهاتی از بحث مطرح شد و در مبحث نهم حدود چهار نکته اساسی مطرح شد که این نکات، نکاتی است که با مباحثی ارتباط دارد که اختصاص به اینجا هم ندارد بلکه قواعد کلی اصولی می‌تواند به شمار آید.

# مبحث نهم

در این مبحث نهم اولین مطلبی که محل بحث قرار گرفت این بود که إِنْ شَاءَتْ چگونه شرطی است. اینجا گفتیم سه احتمال وجود دارد؛ شرط دارای مفهوم، شرط غالبی، یا شرط محقق موضوع، این‌ها احتمالاتی بود که مطرح شد و بحث کردیم.

# مطلب دوم

این بود که با قطع نظر از مفهوم و امثال اینها اگر إِنْ شَاءَتْ موضوعیت داشت و قید غالبی و امثال اینها نبود و جزء موضوع به شمار آمد و عنوان آن موضوعیت داشت، آیا هر سه صورت وجوب، جواز و حرمت را می‌گیرد؟ یا اینکه انصراف به موارد جواز دارد؟ این هم سؤال و نکته دوم در ذیل إِنْ شَاءَتْ بود.

همین‌جا اشاره کردیم این چیزی که اینجا بحث می‌کنیم یک قاعده عامه‌ای است در همه مواردی که در شرط یک فعل اختیاری از کسی شرط بشود برای ترتب یک حکم و جزایی، این سؤال مطرح است.

دلیل این است که گاهی جملات شرطیه که در خطاب وارد می‌شود موضوع آن فعل اختیاری شخص نیست، إِذَا زَالَتِ اَلشَّمْسُ فَصَلِّ فعل و امر تکوینی است اما گاهی است که یک فعل اختیاری کسی و مکلفی شرط برای ترتب یک حکم و جزا می‌شود در همه این موارد سؤال می‌شود که این فعل اختیاری که موضوع قرار گرفت برای ترتب یک حکم، حتماً احکامی دارد؟ احکام خمسه دارد، آیا در همه احوال موضوع است؟ چه در حال جواز، وجوب، حرمت، کراهت؟ یا اینکه انصراف به یکی از آن‌ها دارد؟

شبیه اینکه در خطاب این‌جور بیاید ان جائک زیدٌ فاکرمه، مثال دیگری که محقق موضوع در آن احتمال نباشد این است که ان اکرمک زیدٌ فاکرمه، ان اکرمک فاکرمه اکرام زید نسبت به شخص می‌تواند اکرام واجب باشد، می‌تواند اکرام مباح باشد و می‌تواند اکرام حرام باشد، آیا مطلقاً این شرط است؟ یا منصرف به موارد جواز است؟ لذا این قاعده کلی است و اینجا یک مصداق است. بنابراین که إِنْ شَاءَتْ قید غالبی نباشد و دخالت در موضوع داشته باشد این طور می‌شود، إِنْ شَاءَتْ مشیت او نسبت به معالجه، مشیت گاهی واجب است، گاهی جایز و گاهی هم حرام است، همه اینها جزء شرط است یا انصراف دارد؟

## احتمالات مطلب دوم

این هم مبحث دوم بود که دو احتمال وجود داشت.

### احتمال اول

این است که اطلاق دارد، إِنْ شَاءَتْ مثل ان اکرمک، اطلاق دارد، می‌خواهد مشیت واجب باشد، مباح باشد یا حتی حرام باشد، حرام از ناحیه غیر اضطرار، اضطرار اشکال ندارد. این یک احتمال که اطلاق دلیل است.

### احتمال دوم

آن است که انصراف به جایی داشته باشد که جواز باشد که بعید هم نیست انصراف به صورت جواز و وجوب داشته باشد، «إِذَا اُضْطُرَّتْ إِلَیْهِ فَلْیُعَالِجْهَا إِنْ شَاءَتْ»[[1]](#footnote-1) ظاهر فرض جواز است، جواز به معنای اعم، چه وجوب و چه اباحه. این انصراف بعید نیست اگر انصراف باشد نتایجی دارد و نتیجه‌اش را هم گفتیم.

ثمره این دو قول در جایی ظاهر می‌شود که شخص از حیث اضطرار برای او جایز شده است ولی یک عنوان دیگری طرو پیدا کرده است، عارض شده است که به خاطر آن عنوان حاکم، برای او جایز نیست.

بنا بر احتمال اطلاق آنجا هم مشمول این حکم است؛ یعنی معالجه جایز است ولی بنا بر احتمال دوم که انصراف باشد جایز نیست و بعید هم نیست که انصراف داشته باشد یا لااقل یک اجمالی باشد که نتوان گفت این صورت حرمت را هم می‌گیرد.

إِنْ شَاءَتْ یعنی مشیتی که حرام نباشد، جایز است، حالا یا واجب است یا مباح است. این هم بحث دوم در إِنْ شَاءَتْ بود که این دو تا را عرض کرده بودیم.

# مطلب سوم در إِنْ شَاءَتْ

بر فرض آن است که بگوییم إِنْ شَاءَتْ مفهوم دارد، بحث دوم بر فرض آن بود که إِنْ شَاءَتْ موضوعیت داشته باشد و شرط غالبی نباشد چه مفهوم داشته باشد و چه مفهوم نداشته باشد آن بحث مطرح بود.

بحث سوم این است که اگر قائل شدیم إِنْ شَاءَتْ دارای مفهوم است مفهوم آن این می‌شود ان لم تشأ المرأةُ المعالجه، پس علاج واجب یا جایز نیست. مفهوم این‌طور می‌شود اگر نخواست که معالجه بکند، برای طبیب مرد هم جایز نیست نگاه و لمس برای معالجه. اگر این مفهوم داشته باشد.

بر فرض اینکه چنین مفهومی وجود داشته باشد؛ سؤال این است که این لم تشأ، عین شاء سه حالت دارد؛ لم تشأ واجب، لم تشأ مباح، لم تشأ حرام. عین آن صور إِنْ شَاءَتْ اینجا هم متصور است.

لم تشأ واجب آنجایی که او اراده نکرد و واجب هم بود که اراده نکند. کجاست؟ اضطرار وجود دارد ولی او به خاطر یک عنوان حاکمی لم تشأ، این لم تشأ واجب.

لم تشأ مباح هم جایی است که حرج است، لم تشأ مباح نخواسته است برای اینکه حرج بوده است، لم تشأ حرام هم آنجایی است که ضرری است. ضرر حداقل جانی دارد، ضرر جلی برجسته‌ای دارد آن لم تشأ حرام است.

اینجا هم الکلام، الکلام. اگر قائل به مفهوم شدیم در طرف مفهوم این سه صورت متصور است که حکم لم تشأ چیست؟ آیا اطلاق دارد همه صور را می‌گیرد؟ که یک احتمال است، یا اینکه لم تشأ جایز به معنی الاعم را می‌گیرد اما لم تشأ حرام را نمی‌گیرد. ان لم تشأ و عدم مشیت حرام بود، جایی که ضرری بر او وجود دارد و نخواستن و عدم مراجعه او حرام است، آن دیگر مشمول لم تشأ نیست و لا تعالج روی آن نمی‌آید، اگر لم تشأ شامل فرض سوم حرام شد آن وقت لم تشأ شامل صورتی که ضرر متوجه او می‌شود و بی‌خود از باب عصیان تن به معالجه نمی‌دهد آنجا هم شامل می‌شود و بنا بر یک احتمال نهی وجود دارد؛ می‌گوید طبیب مرد معالجه‌اش نکن ولی اگر گفتیم لم تشأ اینجا را نمی‌گیرد طبیب مرد، این خطاب او را نگرفته است. لم تشأ او را نگرفت، إِنْ شَاءَتْ هم او را نمی‌گیرد، حکم چیست؟ باید روی قواعد دیگر رفت

در حالی که اگر شامل آن صورت سوم بشود همین خطاب می‌گوید جایز نیست، حکم با همین خطاب مشخص می‌شود.

این دو احتمال است که در این سه صورت اینجا متصور است و اینجا هم بعید نیست بگوییم ان لم تشأ و از این قبیل خطابات هر جایی بیاید ظهور اولیه آن انصراف از حال حرمت دارد یا لااقل اجمال دارد، مگر اینکه قرینه خاصه‌ای باشد.

بله در کفارات قرینه خاصه است که می‌گوید اگر این گناه یا این اقدام معصیت را انجام دادی باید این کفاره را بدهی، اگر روزه را این‌طور افطار کردی باید آن کفاره را داد. آنجا قرینه هست، اما اگر قرینه نباشد، انصراف دارد از صورتی که عن عصیانٍ فعل صادر بشود. اظهر شاید این باشد. این هم بحث سومی است که اینجا وجود دارد.

## فروع مسئله

با ملاحظه این سه مبحث اگر بخواهیم فروض بحث را مطرح بکنیم خیلی دامنه‌دار است، حدود سه فروض مهم را در پرتو این احتمالاتی که در این سه مبحث گفتیم یک نگاه مجدد و استنتاجی به آن می‌افکنیم. بعضی از فروعی که تحت تأثیر این سه مبحث است، این مبحث را ملاحظه کردید که هر سه مبحث هم جزء مباحث عامه‌ای بود که می‌شود در اصول کامل‌تر آن را بحث کرد، یکی تا حدی بحث شده است که نیاز به تکمیل دارد دو تا هم باید در مفهوم شرط کاملاً باید مورد بحث قرار بگیرد، یعنی در تنبیهات مفهوم شرط آن بحث دوم و سوم باید مطرح بشود. ارزش طرح دارد. حالا اینجا به اجمال متعرض شدیم.

اما در شعاع و پرتو این سه بحث چند فرع وجود دارد که هر یک از این مواضع انتخاب بشود آنجا نتایج متفاوتی می‌دهد؛ به عنوان نمونه بعضی را عرض بکنم که توجه داشته باشید

### فرع اول

یک فرع در شعاع این مباحث می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد و آن جایی است که زنی مبتلا به مرضی شده است، در حالی که مشیت معالجه و مراجعه ندارد، به دلیل اینکه به هوش نیست و شرایط تکلیف ندارد، بارها گفته شد.

این الان مراجعه نکرده است، حکم این چیست؟ با بحث اول معلوم می‌شود، فرض بگیریم قواعد عامه هم تجویز نمی‌کند برای طبیب معالجه را که آقای خویی این جور می‌فرماید. آن وقت ما هستیم و این روایت صحیحه ابوحمزه ثمالی.

خانمی مریض شده است و در کما هست، این معالجه او بر مرد، جایز است یا جایز نیست؟ نتیجه فرع اول اینجا ظاهر می‌شود، اگر گفتیم که در اینجا که اختیار ندارد و الان کسی دیگر او را به بیمارستان آورده است (بحث ولایت بعد اشاره می‌کنیم، آن‌ها را مدنظر قرار نداده‌ایم) خانمی تصادف کرده است یک کسی هم او را به بیمارستان آورده است و جان او هم در خطر نیست، جایی که جان در خطر باشد قاعده واضحی هست که همه چیز جایز می‌شود، مریض دیگری است، اگر نباشد مثلاً دستش کج می‌ماند، یک انگشت خم و راست نمی‌شود، از این قبیل، آیا معالجه مرد برای او جایز است یا خیر؟ این متوقف بر آن مبحث اول از سه مبحثی است که اینجا مطرح کردیم.

اگر قائل شدیم مفهوم هست، اگر گفتیم شاءت موضوعیت دارد و قید غالبی و امثال اینها نیست، اینجا شاءت نیست، خودش تمکین نکرده است و اجازه نداده است لذا معالجه جایز نیست، مگر اینکه خطر نفس باشد.

اما اگر گفتیم شاءت قید غالبی است، یعنی هیچ دخالتی در موضوع ندارد.

بنابراین در اینجا اگر گفتیم شاءت قید غالبی است جایز است، چون شاءت چیزی نیست که دخیل در حکم باشد، جزء موضوع باشد، فقط همان «إِذَا اُضْطُرَّتْ إِلَیْهِ فَلْیُعَالِجْهَا» این هم اضطرار است و او مضطر است و در اضطرار هوش و حواس لازم نیست این هم مضطر است. مگر اینکه کسی بگوید اُضْطُرَّتْ، اضطرت اختیاری می‌خواهد، این بعید است.

اما اگر گفتیم شاءت موضوعیت دارد قید دارای موضوعیت است آن وقت اینجا جایز نیست، یک فرعی است که روی دو احتمال موضوعیت و عدم موضوعیت یا به عبارت دیگر قید غالبی و قید غالبی نبودن و احترازی بودن در این مسئله مؤثر است.

### تکرار مطلب

زنی مریضی پیدا کرده است و او را به بیمارستان آورده است در حالی که آگاهی و اختیار و هوشیاری ندارد؛

۱- اگر بگوییم شاءت قید غالبی است، -این فرض اول- این وجوب معالجه یا جواز معالجه دارد.

۲- اگر گفتیم این قید احترازی است و شرط دارد و مؤثر در موضوع است این اینجا شاءت آن را نمی‌گیرد و مفهوم هم شامل آن نمی‌شود، لم تشأ هم شامل آن نمی‌شود یا مفهوم ندارد یا مفهوم این را نمی‌گیرد، اگر گفتیم قید احتراز است و مفهوم ندارد باید حکم را از قواعد دیگر بفهمیم. دلیل ساکت است.

۳- اگر گفتیم مفهوم وجود دارد و جوری تفسیر کردیم که مفهوم اینجا را بگیرد، ان لم تشأ سالبه به انتفاء موضوع هم در اینجا باشد آن وقت‌ عدم جواز می‌شود.

۴- اگر گفتیم مفهوم دارد و لم تشأ این را نمی‌گیرد، این هم باز دلیل ساکت می‌شود، نه شاءت آن را می‌گیرد و نه لم تشأ.

پس

خانمی که آورده‌اند او را به بیمارستان و آگاهی و هوشیاری ندارد آیا طبیب نامحرم می‌تواند او را معالجه بکند در شرایطی که اضطراری وجود دارد و شرایط حاد نفس هم نیست، اینجا چهار صورت هست؛

۱- اینکه إِنْ شَاءَتْ قید غالبی باشد؛ نتیجه حکم جواز است

۲- این که إِنْ شَاءَتْ قید احترازی است و مفهومی هم در کار نیست، اینجا دلیل ساکت است، حکم چیست؟ باید دید قواعد عامه چه می‌گوید که آقای خویی می‌گوید قواعد عامه اینجا را نمی‌گیرد.

۳- این است که مفهوم لم تشأ سالبه به انتفاء موضوع هم اینجا را می‌گیرد، اینجا حکم‌ عدم جواز یا عدم وجوب می‌شود، دلیل حکم را روشن می‌کند.

۴- این است که مفهوم علی الاصول داشته باشد ولی مفهوم اینجا را نگیرد، اینجا حکم مانند مورد دوم سکوت می‌شود

پس روی فرض اول حکم واضح است با همین خطاب و منطوق این را می‌گیرد، فرض سوم حکم واضح است با مفهوم، می‌گوید جایز نیست، در فرض دوم و چهارم دلیل ساکت می‌شود.

البته ما قائل به مفهوم شدیم قول به مفهوم را ترجیح دادیم و بعید نیست ان لم تشأ شمول داشته باشد هم به انتفاء موضوع و هم به انتفاء مفهوم اگر این باشد ترجیح با احتمال سوم است.

این یک فرع که نتیجه آن مبحث اول است.

## فرع دوم

که نتیجه این بحث هست، مشیت معالجه حرام، اضطرار هست، اراده هم کرده است ولی صورت سوم است، یک عنوان اعمی آمده است، عنوان حاکمی آمده است علی‌رغم اضطرار باز تعدیل کرده است، ولی او به مجرد اضطرار، انتخاب آن مسیر عصیان کرده است و می‌گوید معالجه می‌کنم

اینجا حکم چیست؟ این خانم مضطر است ولی عنوان حاکم و اهمی آمده است که بر او حرام کرده است علی‌رغم اضطرار، ولی او معالجه حرام را انتخاب کرده است، اینجا جایز است مرد او را معالجه بکند، آمدن او اینجا حرام است ولی آیا مرد می‌تواند او را معالجه بکند؟ یا خیر؟ این هم تابعی است از بحث اینکه إِنْ شَاءَتْ همه آن سه صورت واجب، جایز، حرام را می‌گیرد، یا منصرف به دو صورت اول است؟ و حرام را نمی‌گیرد؟ گفتیم قاعده کلی است که در اصول در ضمن مفهوم شرط این را بیاوریم چون قاعده کلی است

اگر کسی گفت همه آن سه صورت مشمول شرط است، آن وقت برای معالج و طبیب جایز است، برای زن مراجعه و معالجه حرام بوده است به خاطر یک عنوان اعم از اضطرار ولی برای طبیب معالجه جایز است

بنا بر احتمال دیگر که آن را فی‌الجمله ترجیح دادیم از باب ظهور یا از باب اجمال، بنا بر احتمال دوم بر مرد هم جایز نیست، چون این خطاب إِنْ شَاءَتْ او را نمی‌گیرد.

یک مواردی است که هم مراجعه او وهن دین است و هم معالجه طبیب وهن دین است، یک وقتی این طبیب مسیحی است می‌خواهیم حکم حرمت بنا بر اشتراک بر او مترتب می‌شود یا کسی می‌خواهد اعانه او بکند، فرض پیدا می‌شود.

فرع سومی هم هست آنجا که نیامد و نیامدن او حرام بود، برای اینکه ضرر خطیری اینجا بود، باید مراجعه می‌کرد، اضطرار دارد و بایستی بیاید و نیامدن او حرام است و نیامد، اینجا فرض بگیریم بدون اینکه او مراجعه بکند و بخواهد راهی برای معالجه او طبیب پیدا می‌کند، درحالی‌که مثلاً شوهر او تنظیم می‌کند به‌گونه‌ای که معالجه بکند، گاهی آدم‌های خجالتی هستند که به هیچ نحو تن به این امر نمی‌دهد، بدون اینکه او بخواهد راهی برای معالجه او پیدا می‌شود، این هم متوقف بر بحث اخیر است که مفهوم لم تشأ، (آن هم سه جور است لم تشأ واجب، جایز، حرام) این لم تشأ حرام است، اگر گفتیم لم تشأ این صورت سوم را می‌گیرد، آن وقت این معالجه غیر جایز می‌شود و اگر هم نه که بعید نبود بگوییم نه، جایز می‌شود.

و هناک فروعٌ اخری و جهات متعدد دیگری هست. در هر صورت تا اینجا سه مبحث در إِنْ شَاءَتْ داشتیم.

یک بحث چهارمی اینجا به ذهن می‌آمد که إِنْ شَاءَتْ اگر بگوییم موضوعیت دارد در مواردی که خود مریض در اغماء است یا حالتی دارد که مشیت ولی جای آن را می‌گیرد، این را نمی‌خواهیم بحث بکنیم باید ادله ولایت را گرفت. مثلاً این یک بحثی است که اینجا متعرض آن نشدیم.

یک بحث جنون است اگر این زن مجنون باشد و بگوییم نگاه به مجنون هم جایز نیست که مشهور هم تقریباً همین را می‌گوید، باز مشیت این اعتبار دارد یا خیر؟ مشیت ولی جای او را می‌گیرد؟ این هم دو فرع است

یک بحث دیگری هم در إِنْ شَاءَتْ هست و آن اینکه اگر بگوییم که الغاء خصوصیت از روایت می‌شود نسبت به زن و طرف عکس هم تسری پیدا می‌کند آنجا که مریض مرد است و طبیب زن نامحرم می‌خواهد او را معالجه بکند در مقدمات گفتیم الغاء خصوصیت می‌شود و این هم مشمول این حکم است، چه زن مریض است و مرد نامحرم می‌خواهد او را معالجه بکند و چه به عکس آن مرد مریض است و زن نامحرم می‌خواهد او را معالجه بکند. گفتیم اینجا الغاء خصوصیت می‌شود و حکم اینجا هم می‌آید. منتهی این هم یک سؤال دیگری است.

# به مناسبت ایام فاطمیه

در امالی شیخ طوسی است در مجلس ثامن، أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو اَلْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اَللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی تصورم این است که این معتبر صحیحه است، سند خیلی مناسب و خوبی دارد عَنِ اَلْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ اَلْقَصَبَانِیِّ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ اَلْأَحْمَرِ، عَنْ بُرَیْدٍ اَلْعِجْلِیِّ، قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اَللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عَلَیْهِمَا اَلسَّلاَمُ) از امام صادق این را شنیدم برید عجلی که روای معتبری است و برجسته هم هست می‌گوید از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: یَقُولُ: لَمَّا تُوُفِّیَتْ خَدِیجَةُ (رَضِیَ اَللَّهُ عَنْهَا) جَعَلَتْ فَاطِمَةُ (صَلَوَاتُ اَللَّهِ عَلَیْهَا) تَلُوذُ بِرَسُولِ اَللَّهِ صَلَّی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ تَدُورُ حَوْلَهُ، وَ تَقُولُ: یَا أَبَتِ، أَیْنَ أُمِّی قَالَ: فَنَزَلَ جَبْرَئِیلُ (عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ) فَقَالَ لَهُ: رَبُّکَ یَأْمُرُکَ أَنْ تُقْرِئَ فَاطِمَةَ اَلسَّلاَمَ، وَ تَقُولَ لَهَا: إِنَّ أُمَّکِ فِی بَیْتٍ مِنْ قَصَبٍ، کِعَابُهُ مِنْ ذَهَبٍ، وَ عُمُدُهُ یَاقُوتٌ أَحْمَرُ، بَیْنَ آسِیَةَ وَ مَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ (عَلَیْهَا اَلسَّلاَمُ): إِنَّ اَللَّهَ هُوَ اَلسَّلاَمُ، وَ مِنْهُ اَلسَّلاَمُ، وَ إِلَیْهِ اَلسَّلاَمُ»[[2]](#footnote-2).

حضرت فاطمه علیها السلام وقت ارتحال حضرت خدیجه که سال دهم هجرت بود، دور پیغمبر می‌گشت و این کودک پناه آورده بود آن هم در شرایط ده هجرت، در شرایط سختی‌های آن زمان و اوضاع و احوالی که وجود داشت، حضرت خدیجه استوانه‌ای بود هم برای پیغمبر و هم برای این کودک یگانه‌ای که در خانه‌ای با این همه مصیبت بود، عرض می‌کرد مادرم کجاست؟

این قضیه آن قدر مهم است که جبرئیل نازل شد در این عزا و ماتم و حال التجاء و تضرع حضرت فاطمه سلام‌الله علیها جبرئیل نازل شد و گفت که خدا امر می‌کند که سلام او را به فاطمه برسان، این کودک آن قدر مقام و جلالت دارد که به فاطمه سلام برسان و بعد او را آرامش بده، خدا امر کرده است که به او این‌جور بگو که در چنین جایگاه رفیع و دارای چنین منزلت عظیمی است آرام شو، فاطمه را با این ندا، جبرئیل وارد می‌شود و آرام می‌کند.

و آن قصه به اینجا می‌رسد که جواب فاطمه در کودکی این قدر جواب بلندی است یعنی من آرام شدم و آرام گرفتم. «إِنَّ اَللَّهَ هُوَ اَلسَّلاَمُ، وَ مِنْهُ اَلسَّلاَمُ، وَ إِلَيْهِ اَلسَّلاَمُ»

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

1. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص233، أبواب أبواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب130، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/20/233/كسر) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الأمالي - ط دار الثقافة، الشيخ الطوسي، ج1، ص175.](http://lib.eshia.ir/27725/1/175/فَاطِمَةُ) [↑](#footnote-ref-2)